

بالا حصار کابل و رویدادهای تاریخی

طوری که در صفحه های پیش همین اثر شرح داده شد از گندمک تاجلال آباد از ۶ نفر باقی مانده جز یک نفر دیگر (بریدن) که او هم نیم جان بود کسی جان سلامت برده نتوانست و اکثر نیم جان هم بعد از دادن خبر اضمحلال کامل قوای انگلیسی به جنرال سیل در داخل دیوارهای جلال آباد فوت کرد.

انگلیس ها درین وقت غیر از کرم و قندهار، در جناح شرق جلال آباد را اشغال نموده بودند با ترتیبات قبلی که طبیعی در آن جبران پرستیژ شکست یافته شان در نظر بود میخواستند پادشاه علیلی را که روح و بدنش در لرزه بود با فشار قوای مسلح از سه طرف کشور به سه راه جلال آباد در نزدیکی مقبره قوای خود احضار کرده و نقشه های شوم استعماری خود را بروی تحمیل کنند. کمپ هایی از طرف مقامات انگلیسی در گندمک زده شده بود و با فیر ۲۱ ضرب توپ از امیر استقبال کردند و مذاکرات بین (شامبرون) و (سر لوی کیوناری) کمناری معروف با امیر محمد یعقوب خان در کمپ مخصوصی شروع شد. اینجا کلمه مذاکرات اصلا مفهومی ندارد زیرا انگلیس ها روی نقشه های تعرضی هر چه دلشان خواست بر امیر بی سیاست و کفایت تحمیل کردند و نقاط حساس سوق الجیشی مهمی را مثل ولایت شالکوت، علاقه فوشنج تا گوه های کوزک در جناح قندهار و علاقه کرم تا ابتدای جاجی در جناح جنوب و در دره خلیج و چاه والندی کوتل را اشغال کردند و بدین ترتیب مضافات سه راه عمده علاقه های بسیار مهم را از بدنه افغانستان بریده و به حساب خود به مستملکات هندی خود پیوست کردند.

معاهده منحوس و تحمیلی گندمک مواد دیگری دارد که اینجا به جزئیات آن کاری نداریم و روح مطلب چنین است که علاوه بر انقطاع یک سلسله نقاط حساس از (خیبر) تا (کوزک) امیر را بدون مشوره باعمال بریطانیا در هنداز تماس با جهان خارج منع کردند و شبکه های مخابراتی تلگرافی و معاملات تجارقی و استقرار نماینده انگلیسی نژادی را در کابل در پایتخت بروی تحمیل نمودند. این معاهده بتاريخ ۴ جمادی الثانی ۱۲۹۹ ق مطابق ۲۶ می ۱۸۷۹ در گندمک به

امضا رسید و مانند زنجیر سنگین و سیاه دست و پای حکومت و ملت افغانستان را در هم پیچید. حلقه های این زنجیر در گلوی خیبر و کرم و کوژک چون حلقه های لعنت افتاد و ازان روز گاران به بعد سه شاه راه و مراودات و مواصلات افغانستان را طاسم استعمار مسدود کرد.

بعد از امضا شدن این معاهده امیر محمد یعقوب خان به کابل برگشت و قوای انگلیس از جلال آباد و خوست و قندهار مراجعت کرده در سرحدات جدید اخذ موقع نمود.

رسیدن کمناری بکابل: چون به اساس معاهده گند مک امیر

مقرر او در بالا حصار در خانه محمد یعقوب خان به قبول نماینده انگلیسی نژاد

سردار فرنگی در کابل حاضر شده بود سرلوی کیوناری

(کمناری) ماموریت یافت که به حیث ایلچی و نماینده مختار فرنگی با همان حیثیت

و مقامی که ۴۰ سال قبل سر ویلیم جی مکناتن به دربار شاه شجاع داشت وارد کابل

شود. کمناری با سه نفر صاحب منصب و دسته سپاهیان محافظ بتاريخ ۲۴ جولائی

۱۸۷۹ (رجب ۱۲۹۶) وارد کابل شد. ترتیبات پذیرائی او مجلل بود. دسته از افراد محافظ

امیر در راه بر آمده بود امیر محمد یعقوب خان، سردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمد

خان مرحوم را به سواری فیل به استقبال ایلچی انگلیس فرستاد و همانطور که وزیر

محمد اکبر خان در عصر پدرش امیر دوست محمد خان، (برنس) زادر هودج فیل با خود

گرفته بکابل آورد، سردار عبدالله خان کمناری را به سواری فیل با خود برداشته

و وارد شهر شد و با فیرتوپ استقبال شاننداری از وی بعمل آمد و او را در بالا حصار

در خانه سردار محمد اعظم خان جای دادند.

کمناری بیش از چهل روز در کابل نماند. در این مدت کوتاه در روزهای دربار

بحضور امیر میرفت و باقی گاه گاه بصورت عادی بگردش میبرد.

پیشتر گفتیم که کیوناری با همان حیثیت و مقامی که (مکناتن) در دربار

شاه شجاع داشت وارد کابل شد. اگر چه سر ویلیم جی مکناتن هم در امور داخلی

شاه شجاع مداخله میکرد بعدیکه شاه موصوف با اعتراف خودش جز نام قدرت دیگری از پادشاهی نداشت ولی تاجائی که متون تاریخی شهادت میدهند کیوناری دست مداخله را در امور داخلی امارت امیر محمد یعقوب خان از سلف ۴ سال سابق خود به مراتب بیشتر دراز کرده بود به اساس تذکر بناغلی رشتیا (۱) اکثر روزها در میدان چارباغ دربار میگردید و بزرگان مملکت را از دور و نزدیک به ملاقات خود میخواست و با ایشان در اطراف مسائل مختلفه مذاکره میکرد و هدایات و هدایا میداد و معاشات مقرر میکرد و در امور عسکری نیز تعلق گرفته و در باره اندازه معاش و رتبه‌های میداد، امور مالی را در دست گرفته و در تادیبه و معطلی و کمی و زیادی تنخواه‌ها تصرف می نمود، و به گفته امیر عبدالرحمن خان خود را (حاکم افغانستان) می پنداشت. باقی اعضای هیئت او هم از حدود قانونی خارج شده تجاوز و بی اعتنائی میکردند.

ضعف امیر. امیر محمد یعقوب خان به نحوی که در قدرت کمنازی. تاریخ های عمومی مذکور است و بشمه ازان استفاده سپه سالار. در صفحه های پیش اشاره شد با گذر افیدن تحریک حرم سرای. سالیان متوالی در سیاه خانه محبس روحا و جسماً علیل و ناتوان شده و با آندامی لرزان و چشمی کم بین و روح مضطرب نیمتوانست به وظایفی که مقامش ایجاب میکرد رسیدگی کند. در مقابل ضعف امیر، نماینده مختار فرنگی کمنازی تا میتوانست زیاده روی و در کارها مداخله میکرد، مانند امیر کرسی میزد و دربار میکرد و ملاقات می نمود و معاش و هدایا میداد و حتماً در داد و دهش از امیر پیشی میگر رفت در میان این دو قدرت ضعیف و قوی دو قوه دیگر هم در ظاهر و باطن امور بی دخل نبود یکی شخص سپه سالار داود شاه خان و دیگر تحریکات حرم که چرخ اساسی آنرا در ولیعهد عبدالله جان مرحوم در دست داشت.

داود شاه خان که شرح حال او اهل زندگانی او در صفحه های قبل گذشت در زمان سلطنت امیر محمد یعقوب خان به اوج قدرت رسیده و سه ساله کل افواج افغانستان بود. داود شاه خان از یک طرف باید که کردن پول و از طرف دیگر با حرا از مقام تا حدی نسبت به امیر و افراد فوجی بی اعتنا شده و دادن حساب به مدفتر سرکاری او را موی دماغ و عصبانی ساخته بود و زیاده روی بر برخی از سپاهیان جاغوری اردل مخالفانی در میان افراد برایش بار آورده بود.

قدرت چهارمی که درین دوره مشکل بی اعمال نفوذ نبود، پاره تحریکاتی بود که از حرمسرای از ناحیه مادر ولیعهد عبدالله جان مرحوم نشئت میکرد و وقت بوقت موجب نگرانی امیر محمد یعقوب خان میشد.

تشخیص این چهار قدرت و تحلیل اعمال نفوذ آنها بصورت های مثبت و منفی در یک موقع حساس که تعرض و تجاوز اجنبی بر خاک و حقوق شکل تو همین آمیزی بخود گرفته بود طبقات مختلف مردم را اعم از ملکی و نظامی به هیجان آورد. مردم مانند ۳۶ سال قبل بار دیگر به قیام ضد فرنگی و دستگاه دولت ضعیفی که در چنگ طلسم استعمار افتاده بود حاضر بودند ولی سر و سر کرده ئی لایق در میان نبود و معذرتاً که افراد سپاهیان اردل به پنهان یا بنام گرفتن تنخواه علیه عمال امیر و نماینده مختار فرنگی در بالا حصار برخاستند چنانچه ۳۶ سال قبل در مقابل دستگاه اداره مشترک شاه شجاع و مکناتن قیام نموده بودند.

شبهه ئی نیست که در مسئله قیام ملی که دران سپاهیان اردل (افراد جاغوری) پیش قدم و طبقات مردم کابل پیرو آنها شدند قدرت های چهار گانه فوق الذکر هر کدام به نحوی مستقیم و غیر مستقیم سهیم بودند ولی در ظاهر امر سه ساله داود شاه خان با عهده ئی که داشت و با نقشی که بازی میکرد و با عملی که باید انجام میداد از نظر مردم و از نظر سه قدرت دیگر دخالت بیشتر داشت.

تا جائی که از نظر سردار محمد عباس خان و از چشم دید و شنیدگی های او نقل قول میتوانیم داود شاه خان در سال اخیر سلطنت امیر شیرعلیخان در ایفای

وظایف مرجوعه در اردو پیش از فعالیت های مثبت تظاهر بخرچ میداد و در عین زمان با برخی افراد سپاهی با خشونت رفتار میکرد و مثالی درین مورد قصه سه نفر افراد جاغوری اردل است که در اثر لگت و کوب، يك نفر آنها کشته و دو نفر دیگر آنها زخم برداشته و صدای شکایت آنها بحضور امیر شیرعلیخان هم رسیده و در نتیجه رساله جاغوری از هم پاشید و برخی از افراد آن به خانه های خود رفتند.

آنچه داودشاه خان رادر آغاز امارت امیر محمد یعقوب خان مودماغ و تاحدی بر افروخته ساخته بود دادن حساب هائی بود در دفتر سرکار که میزان باقیات آن به ۲۵ لک روپیه سر میزد و نایب عبدالرحیم و نایب لعل محمد که اداره کار آنها در دیوان خانه مرحوم ولیعهد عبدالله جان دایر شده بود از سپه لار حساب میگرفتند و دادن حساب باقیات او را نه تنها نگران بلکه حا ضرر به عصیان ساخته بود و طوریکه سردار محمد عباس خان در کفشکن دفتر محاسبات از زبان او شنیده بود به ماموران حسابداری میگفت: «تا به پنج یوم مرا بی عزت مکن محمد یعقوب امیر پنجر و زه میباشد» ازین جمله میتوان قیاس کرد که سپه سالار تا کدام حد بیحوصله شده و سر پیچی های او از حساب امیر محمد یعقوب خان دایم اندیشمند و حتی متغیر ساخته بود. و چون قوت پول و تحریکات مادر ولیعهد هم در میان بود بنا بر بعضی ماخذ داود شاه خان که ازین طرف هم تطمیع شده بود در راه خلاص از حساب باقیات سنگین می جست بنا بر برخی حساب هادر اغوای برخی افراد نظامی بی دخل نبود.

طبیعی با لاتراضعف اداره امیر و دخالت سپه سالار و مادر ولیعهد و غیره انزجار مردم از تجاوز فرنگی در میان بود و تنها وجود نماینده خود را در بلاحصار و عمال نفوذ او در کارها زمینه قیام مردم را آماده ساخته بود.

بهر حال ظاهر قضایای قیام مردم علیه ایلچی فرنگی و کشته شدن کیوناری و همراهان در اکثر شرح رویدادها بستگی به تادیه معاش دسته رساله اردل دارد

که از طرف مقامات نظامی اصلاً دو ماهه معاش امر شده بود آنها بیشتر میخواستند و روی این قضیه هیجان و غوغائی در میان افراد پیدا شده بطرف خانه کیوناری نماینده مختار فرنگی هجوم آوردند این هجوم از طرف خود مردم یابیه ایماء سپه سالار بهر رنگی که صورت گرفته باشد، امیر محمد یعقوب خان در آن دخالت نداشت و از آغاز جریان بکلی بی خبر بود چنانچه به مجردیکه میان افراد اردل و محافظان خانه کیوناری شلیک گلوله تفنگ رد و بدل شد و عده بقتل رسید امیر محمد یعقوب خان، فوری به دادشاه خان امر فرستاد که شخصاً داخل اقدامات شود. دادشاه خان در میان بلوائیان داخل شد ولی بنا بر برخی مآخذ از دست ایشان لت و کوب خورد و بنا بر برخی منابع دیگر برخی از افراد جاغوری دسته اردل که چندی قبل رفقای ایشان از دست سپه سالار کشته و زخمی شده بود بضر ب هر چه بر او حمله کردند و سپه سالار بدن زخمی خود را نزد امیر محمد یعقوب خان رسانید. چون کار شورشیان بالا گرفت و به جبهه خانه شاهی در بالا حصار ریختند و با گرفتن اسلحه به رهایش گاه کیوناری دسته جمعی حرکت کردند امیر محمد یعقوب خان به و خامت اوضاع ملتفت شده اسپ سواری مخصوص خود را که (حدید) نام داشت خواست تا شخصاً به نقطه هیجان رفته و در اذکار اوضاع بکوشد ولی سردار عبد الله خان پسر شهناز خان پسر عمه امیر محمد یعقوب خان و حبیب الله خان مستوفی و ملا شاه محمد وزیر دول خارجه از برآمدن امیر در چنین موقع باریک ممانعت بعمل آوردند.

هجوم سپاهیان بطرف خانه کیوناری هجوم هول انگیز و شدیدی بود که گمان میرفت هیچ مداخلهئی از شدت آن کاسته نتواند درین موقع دسته های مردم بالا حصار با افراد سپاهیان اردل یکجا شده و غریو نظامی و مردمان شهری و اطراف با حصار را در اضطراب شدیدی افکنده بود کیوناری و همراهانش و افراد محافظ او که لحظه پیشتر به شلیک گلوله بر هجوم آوران اقدام کرده بودند بر شدت فیر افزوده و خانه خویش را به سنگری مبدل کردند و لی دیری

نگذشته بود که دیوارهای خانه او با هزاران فیر گلوله سوراخ سوراخ شد کیوناری چاره‌ئی دیگر ندید جز اینکه بانفت رهایشگاه خود را آتش بزند، آتش زبانه کشید و کیوناری و همراهان همه بسوختند میان این آتش سوزی و آتش سوزی خانه (برنس) که ۳۶ سال قبل بدست احرار ملی در داده شد شباهت هائی موجود است تنها به این فرق که خانه برنس را در خرابات در روز آغاز نهضت ملی غازی‌ها آتش زدند و کیوناری خودش به سوزانیدن خانه خود اقدام کرد. باری کیوناری و همراهان مانند برنس و رفقاییش کشته شدند این حریق ها و این کشته شدن‌ها در ظاهر و سطح واقعات هر علت و هر شکلی داشته باشد در عمق معنی واحدی دارد و آن مخالفت جدی روح آزادی خواهی مردم ما با تسلط اجنبی و بیگانگان است. بعد از واقعه قتل کیوناری انگلیس‌ها خود قضاوت میتوانستند که چرا امیر شیرعلی خان از قبول نمایندگی ایلچی انگلیسی‌ها در دربار خود خودداری میکند. حرفی به نفع انگلیس و به مفاد روابط دوستانه خود با فرنگی‌ها میزد و لی اصرار بی محل و تعمیل نمایندگی با معاهده تحمیلی گندم کار انگلیس‌ها و حتی کار امارت شاهی را که با این همکاری اجباری و تحمیلی مردم و کشوری را سخت خساره مند ساخته بود به جای های بسیار با یکی کشانید که غیر از جنگ با اغیار راهی دیگر نداشت ولی افسوس که در اداره این جنگ با زدستگاه همان دولت ضعیف دخالت داشت و همان امیر علی و بی سیاست و همان سپه سالار بی اراده و بی اداره با سپاهیان آزرده و عاصی با قوای مجهز فرنگی با ید مواجبه شوند و در اثر سستی و رخاوت و مال نیندیشی آنها دشمن به تعرض پیش بیاید و بار دیگر مردم خود مجبور شوند که برای دفاع خاک وطن و تر د بیگانگان اسلحه بردارند.

پیشتر متذکر شدیم که در قضیه شورش ملی

(۱۶ رمضان ۱۲۹۶ مطابق ۲ سپتامبر ۱۸۷۹)

نرسیدن یا کم دادن تنخواه به فوج اردل

امیر محمد یعقوب خان در

مقابل واقعه انجام شده

حرکت جنرال را برت از

جبهه بگرام بطرف لوگر

استقبال سردار ولی محمد
خان لاتی از انگلیس هادر خوشی
اعزام هیئت از طرف امیر
محمد یعقوب خان به خوشی
لوگر
رفتن امیر به کمپانگلیس
در خوشی

دخیل است چنین مینماید که غیر از
اردلی ها به بعضی دسته فوج هراتی هم یکی
دو ماه معاش نر سیده بود. شبههائی نیست که
ماه های اخیر سلطنت امیر شیر علی خان و رفتن
او بطرف بلخ و کشیدن پسرش از محبس
وفات خود امیر و پادشاه شدن پسرش اوضاع را غیر عادی ساخته بود ولی باز همه
این جریانات جزء رویداد های عادی داخلی بود و آنچه اوضاع را هیجانی ساخت
و مردم را بیشتر به غلیان آورد نقشه های سری تعرض انگلیس ها بود که با معاهده
تحمیلی گندمک پرده از روی آن برداشته شد و دخالت های غیر قانونی وزیر مختار
انگلیس کاسه صبر مردم را البریز ساخت و موضوع کم رسیدن تنخواه بهانه بدست
نظامی ها داد تا بطرف خانه کیوناری هجوم آوردند و چون از آن طرف شلیک
گلوله شد افراد اردل به جبهه خانه بالاحصار دست برده و فضای پر هیجان و دیدن
اسلحه و آتش بازی محافل ایلچی فرنگی را منته شورش را وسعت داد و کار
بجایی رسید که عمال امیر نظامی یا ملکی کسی به تسکین افراد نظام موفق
شده نتوانسته و کیوناری در آتشی که خود در خانه خود زد با همراهانش از
میان رفت و امیر محمد یعقوب خان که تازه از عقب معاهده گندمک برگشته و
تصور میکرد روزگاری به آرامی در بالاحصار خواهد نشست مواجهه بیک واقعه
غیر مترقبهائی شد که سنگینی و خامت آن بی نهایت وی را مضطرب ساخت.

یکی از اتفاقات بسیار عجیب در نهضت ها و شورش های ملی علیه قوای
فرنگی مطابقت بسیار نزدیک تاریخ آنها است. انگلیسها دو مرتبه ایلچی و نماینده
مختار بکابل فرستادند و دو مرتبه در کابل شورش هائی علیه آنها صورت گرفته است
شورش اول بتاريخ ۱۷ رمضان ۱۲۵۷ و شورش دوم بتاريخ ۱۶ رمضان ۱۲۹۶ که
بتاریخ عیسوی به ۲ نوامبر ۱۸۴۱ و ۲ سپتمبر ۱۸۷۹ مطابق است می کند.